

پیشش سیاسی اخوان الصفا (۲) نقد زمانه

نقد اجتماعی یکی از تنگنایه‌ترین رشته‌های معارف اسلامی است. مقصود از نقد اجتماعی در اینجا فقط نوشته‌های طنزآمیز در طعن امیران و زورمندان یا هجویه‌های شاعران در سرزنش مردم روزگار خود نیست. اینگونه آثار بیگمان در پرورش ذوق انتقادی باسوادان هر نسل اهمیت فراوان دارند. ولی تا جایی که از ریشه‌های بیداد و ناراستی خبر ندهند یا چاره‌های دفع آن‌ها را باز ننمایند بیشتر به ادب هزل و تفتن وابسته‌اند تا به تاریخ جدی اندیشه‌های اجتماعی. آسان است که گناه بی‌دوئی فکراتقادی را یکسره بگردن حاکمان خودکامه‌ای بیندازیم که راه رابراندیشه آزاد می‌یستند. ولی علت نابرومندی فکراتقادی ممکن است بهمان اندازه که پروای رنجش حاکمان است بیم از تعصب عامه باشد. اینکه تعصب عامه گناه خود معلول تعمد نظام‌های غلط اجتماعی در نادان نگاهداشتن مردم است تأثیر بر اصل استدلال ندارد.

رسائل اخوان الصفا یکی از نمونه‌های نادر نقد اجتماعی در تاریخ فرهنگ اسلامی است. در اینجا گزیده‌ترین نگاهشها از شیوه زندگی اجتماعی و سیاسی زمان، با شوق به آگاهانند مردم از چگونگی محیط زندگی طبیعی و روانی و اجتماعی خویش آمیخته است. می‌توان با چاره‌اندیشی‌های اخوان برای مبارزه با ظلم یا طرح مدینه فاضله آنان موافق یا مخالف بود ولی این اعتقاد ایشان در سده سوم و چهارم هجری، که بی‌دانش و آگاهی منظم نه تنها در زمینه سیاست بلکه در تمامی معارف، چیرگی بر بیداد ناممکن است نشانه پایه‌ای از روشن بینی سیاسی است که با چنان زمانه‌ای نامتناسب می‌نماید. با این حال، اخوان از اینکه دانسته‌های خود را یکباره و بی‌پرده در دسترس مردم بگذارند احتیاط کردند و ترجیح می‌دادند که در کار آگاهانند عامه، گام بگام پیش روند. این احتیاط از همان نخستین فصل رسائل پیداست:

«سزااست که هر کس این رساله و رسائل را بدست می‌آورد با گذاردن آن در اختیار نااهلان تباهش نکند... و آن را شناساند مگر مردم آزاده و نیکوکار و نیکواندیش که بیافتن راه راست پیشش و گرایش داشته و از جویندگان دانش و گزینندگان ادب باشند و در نگاه داشتن و پوشاندن و شناساندن و نمایاندن آن‌ها سخت خویشان داری نمایند... زیرا این رسائل هم شفاء می‌بخشند و هم بیماری‌گردانند، هم زنده می‌کنند، هم می‌کشند، مانند تریاق اعظم که در نفس خود یکی است ولی حالات گوناگون از آن برمی‌خیزد، بر حسب گوناگونی

حال گیرندگان و پذیرندگانش، هر چیز و ضدش را پدید می‌آورد... همچنانکه کودک نیاز بدان دارد که خوراکش تدریجی باشد، از حالی بحالی دیگر تا نیرویش بکمال برسد و گرنه چیزی دمی خورد که سودی بحالش ندارد... به همین گونه کسی که این رسائل را بدست می‌آورد چون بکسانی برسد که نیاز سخت و شوق فراوان بمطالب آن دارند، باید پس از آنکه ایشان را آزمون و پاك یافت و از حالشان آگاه شد این رسائل را يك يك به آنان بدهد، باندازه‌ای که ایشان را پرورش و درمان و بینش و نیرو بخشد.» (ج ۱، ص ۲ تا ۴۷).

اخوان الصفا مانند نافدان همه زمانها در شناخت دردهای جامعه اسلامی سده چهارم نخست به آنچه در پیرامون خود آنان می‌گذشت نظر داشتند. فوری‌ترین و نمایان‌ترین مظاهر بحران سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی در انحطاط محیط بلا فصل اخوان یعنی شهر بصره انعکاس می‌یافت. چنان که در تاریخ آغاز اسلام مشهور است، بصره و کوفه تنها شهرهای عراق آن روزگار بودند. در حالی که کوفه در اصل پایگاهی نظامی بود، بصره در گذرگاه راه‌های عمده بازرگانی قرار داشت و از همین رو با گذشت مدت کوتاهی از ظهور اسلام بمرکز اقتصادی و پر رونق و برکتی مبدل شد. حتی مدتها پس از بنیاد شدن شهرهای واسط و بغداد در پایان سده نخست و نیمه سده دوم هجری که بسبب اهمیت اداری خود، بصره را از بخش بزرگی از درآمدهای مالی‌اش محروم کردند، این شهر همچنان مقام خود را بعنوان يك كانون بزرگ اقتصادی و فرهنگی نگاه داشت. نشانه‌هایی از توانمندی و جوش و خروش سوداگری شهر تا صد و پنجاه پیه ش از ظهور اخوان هنوز پیدا بود. در این مدت، نهادهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی گوناگون در بصره پدید آمد و بالید و شکلهای پیچیده بخود گرفت،

بنحوی که زمانی که اخوان جنبش خود را آغاز کردند سیاست و اقتصاد چندان در میان مسلمانان حوزه ایشان پیشرفته و نشیب و فرازی نداشت بود که دست کم پاره‌ای از رموز ترقی و انحطاط را در این دو زمینه زندگی اجتماعی بایشان آموخته باشد. جنبش‌های انقلابی مانند جنبش قراء (قراءت کنندگان قرآن) و خوارج، خاصه پس از مرکز یزید و خروج عبدالله بن زیاد و نیز نهضت فکری و عقلی بزرگ معتزله میراث برمایه‌ای از آرمان‌های دادخواهی و برابری طلبی در میان آگاهان شهر باقی گذارده بود (برای آگاهی بیشتر از مقام بصره در صدر اسلام نگاه کنید بکتاب صالح احمد العلی، التنظيمات الاجتماعیه و الاقتصادیه فی البصره، بغداد، ۱۹۵۳).

ولی بصره زمان اخوان از آن همه رونق و جوش و خروش افتاده و دست کم قدرت اقتصادی و اهمیت سیاسی خود را از دست داده بود. همچنانکه در اغلب بحران‌های بزرگ اقتصادی و اجتماعی روی داده است، طبقات متوسط از آن انحطاط بیش از دیگران زیان بردند، و این امر شاید در گرایش مذهب شیعه به آرمان‌های انقلابی برای بیان ناخرسندی روزافزون پیشه‌وران و صنعتگران میانه حال تا اندازه‌ای مؤثر بود. در رسائل اشاره‌های گوناگون و فراوان بتضاد های زندگی اجتماعی مسلمانان می‌توان یافت. گزارش دقیق اخوان از پیشه‌ها و حرفه های رنگارنگ زمان خود نشانه پیچیدگی ساخت طبقاتی جامعه اسلامی سده سوم و چهارم هجری است. ولی اخوان از بیان گونه های بی‌شمار گروه‌های اجتماعی تنها شش گروه بزرگ را نام می‌برند: ۱- پیشه‌وران و صنعتگران ۲- بازرگانان و کاسبکاران ۳- شهریاران و سپاهیان و سیاستمداران (اریاب السیاسات) ۴- کارگزاران و کارمندان و روزمزدان ۵- ازکار افتادگان و بیکاران و تن آسایان ۶- اهل دین و دانش و بکارگیرندگان مردم (جلد نخست، ص ۲۲).

ترتیب ذکر این گروه‌ها بیگمان اتفاقی است و پایه و اساس روشنی ندارد و بخصوص نمی‌توان فکر کرد که تقدم یا تاخر هر گروه در فهرست، نشانه‌ای از پایگاه آن در سلسله مراتب اجتماعی باشد. ولی قراردادن دو گروه پیشه‌وران و بازرگانان در صدر فهرست، خواه عمدی باشد خواه اتفاقی، با روش عمومی اخوان که در رسائل روی سخنشان بیشتر با مردم میانه حال است و در بیان ناخرسندی های ایشان می‌کوشند تناسب دارد.

جلوه هایی ازین ناخرسندیها به شیوه استیمار آمیز و دلکشی در رساله هشتم (جلد دوم) آشکار است. این رساله که در واقع دراز ترین رسالات تمام مجموعه است بظاهر از جانور شناسی سخن می‌گوید و عنوان آن «چگونگی آفرینش جانوران و گونه‌های آنها» است. ولی در بخشی از آن، افسانه‌ای در باره شکایت جانوران از ستم آدمی آمده است: جانوران بفرمانروای اجنه که بدادگری شهره است از جور انسان در حق خود شکایت می‌برند و در ضمن دادخواهی، می‌کوشند تا بارسوا کردن بیدادها و تباهاکاری های آدمیزادگان بریکدیگر، یاد دست تر بگوئیم با انتقاد از نظام سیاسی جامعه زمان خود، بی‌بایگی دعوی برتری انسان را بر حیوان نشان دهند. گاه خودستانی انسان بدین شیوه تکوین یافته شده است که هنر هائی که انسان خاص نوع خود می‌بندارد همانندش یا بهترش نزد جانوران نیز هست، مثلا از قول طوطی خطاب به آدمی می‌گویند: «اما اینکه گفتید شاعران و خطیبان و متکلمان و ذکر کنندگان و کسانی مانند ایشان دارید اگر سخنگویی برندگان و سبحان الله گویی حشرات و لاله‌الاله گویی چاربايان و ذکر جیرجیرک و نیایش غورباغه و مواضع بلبلان و خطبه های چکاوکان و سبحان الله گویی و الله اکبر گویی کلنگان و اذان خروس و آنچه کبوتر در لحنش میگوید و قرائت قمریان و بانگ کلاغ پیشگو از رویداد های ناخوشایند و خبر همدردی را از کارها و سرود دم جنبانکها و صدای زنبور و وعید مگس و اخطار بشه و جز اینها را از جانوران دارای آوا و بزواک و نوا می‌شنیدید، می‌دانستید

که جانوران نیز مانند شما گروه آدمیزادگان، خطیبان و فصیحان و متکلمان و واعظان و ذکر کنندگان و سبحان الله گویانی دارند، پس چرا به خطیبان و شاعران خود فخر می‌کنید؟» (ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹).

و گاه بیهودگی و زیان آوری برخی از پیشه‌ها، فاش شده است: «و اما آنچه از منجمان و افسونگران یاد کردی بدان که در کار ایشان فریبها و بندهار انگیزها و تلبیسه‌های بسیار هست که در حق مردم نادان از عوام و خواص و زنان و کودکان و ابلهان روا می‌دارند و از شما بسیاری از خردمندان و ادیبان پنهان می‌ماند و آن بدین شیوه است که یکی از ایشان از وقایع آینده خبری می‌دهد و تیری در تاریکی‌ها می‌کند (رجم بالغیب) و بدون دانش درست و دلائل عقلی روشن و برهان استوار، شایعه‌ای در باره آن می‌پراکند و می‌گوید که در فلان ماه و فلان سال، در فلان شهر چنین و چنان می‌شود و حال آن که خود از شهر خویش و خویشاوندان و همسایگان چیزی نمی‌داند و آنچه بر خود او و مال و فرزندان و غلامان یا کسانی که حالشان برای او مهم است می‌گذرد چیزی نمی‌داند پس نادانسته از جانی دور وزمانی در آینده بعید خبری بغیب می‌گوید تا اعتباری بر آن نتوان گذاشت و راست و دروغ و فریب و چشم‌بندی‌اش آشکار نشود.» (همان جلد، ص ۲۴۸)

چرا اخوان در این رساله، مقصود خود را بزبان کنایه و استعاره گفته‌اند؟ پاسخ بظاهر آن است که می‌خواستند خود را از تزند حاکمان و یاورانشان در میان مدعیان علم و دین، برکناردارند. ولی بسیاری از این عیبگیرها در جاهای دیگر رسائل، بی‌پرده و دور از استعاره پرداز می‌آمده است. وانگهی نویسندگان خود آشکارا در یکجای همین رساله هشتم می‌گویند که فرضشان از داستان شکایت حیوانات، سرگرمی و تفنن خوانندگان جوانشان نیست بلکه «مقاصد مطلوب» خویش را از آن می‌جویند، زیرا عادتشان بر این است که «حقایق را بجامه وازه‌ها و عبارتها و کنایه‌ها» درآورند. پیداست که نویسنده‌ای که با نظام سیاسی جامعه خود مخالف است و در عین حال می‌خواهد مخالفتش را به طرزی بیان کند که از آزار خداوندان قدرت در امان بماند بدینسان بهانه بدست بدخواهانشان نمی‌دهد و آشکارا اترار نمی‌کند که مرادش از کنایه پردازها در افتادن باچه کسانی است. اخوان در جای دیگر می‌نویسند که اگر رازهای خود را از عوام پنهان می‌دارند علتش «نه ترس از هیبت و شکوه شاهان دارنده نیروی زمینی است و نه پرهیز از آشوب توده مردم (شفق جمهور عوام)، بلکه فقط نگاهبانی از راهبانی است که خدای عزوجل برای مردمان نهاده، همچنانکه مسیح اندرز داده است: حکمت را در دسترس ناهلان نباید گذاشت زیرا حق آن را زبیرا می‌گذارند.»

از این رو باید گفت که قصد اخوان از کنایه پرداز می بیشتر آن بوده است که آموزشهای خود را برای توده مردم فهم پذیر کنند تا گروه هرچه بیشتری از خوانندگان به آراء ایشان بگروند، اگر چه در عین حال نیز نمی‌توان بکسره منکر شده که داستانها و استعاره‌ها سپر و پوشش زیرکانه‌ای هم برای گریز از چنگ مفتشان عقاید است چون یکی از هدفهای رسائل، روشن کردن ذهن جوانان پاکدل و حقیقت جوست، و اخوان جای جای در رسائل از فضیلت جوانان و آمادگی ایشان برای حقیقت جوئی سخن می‌گویند، و برعکس «از سالخورده‌گان و نیروباختگان که باهرو آوری و دگرگونی مخالفند» نکوهش می‌کنند، طبیعی است که از داستان و افسانه و مثل برای آموزش آراء خود بیشتر بهره ببرند. این شیوه ضمنا حکایت از آن دارد که اخوان در مرام خود برای تبلیغ سیاسی اهمیت فراوانی قائل بوده‌اند. نتیجه معنوی داستان حیوانات بظاهر این است که آدمیزادگان خواه مسلمان خواه غیر مسلمان، با ستم و آزار و شکنجه نسبت به حیوانات، حق و جواز اخلاقی برای تسلط بر آنها را از دست داده‌اند. ولی دلایلی که ضمن داستان برای اثبات این نکته آمده، در عین حال بهانه‌ای برای انتقاد از رفتار آدمیزادگان با یکدیگر بوده است.

اخوان در درجه اول، برخلاف آنچه ارسطو آموخته است، پیروزی در جنگ را مجوز بندگی شکست خوردگان نمی‌دانند: در جهان کهن، فاتح هرجنگ بحکم نوعی عرف اخلاقی، حق داشت که مغلوب را بنده خود کند. اخوان این رسم را که بشکل فاحشی در رابطه انسان و حیوان آشکار است مردود می‌شمرند چون میدانند که حاکمان سفسطه‌گر با تمثیل به آن، سروری خود را بر افتادگان و شکست خوردگان موجه جلوه می‌دهند.

انتقاد از رفتار طبقات حاکم بیشتر در ضمن توصیف طنزآمیز رفتار آن‌ها بیان شده است توانگران و ثروتمندان بیش از گروه‌های دیگر در معرض تکویش می‌آیند، خاصه بازرگانان و «دهاقین» یعنی اشراف زمیندار که همه عمر را بگردآوری مال می‌گذرانند و حتی فرصت آن را پیدا نمی‌کنند که از گردآورده خود بسود خویش یا بستگان‌شان بهره درست ببرند. پس عجب نیست که «حال و روزشان از بندگان و تهیدستان و ناتوانان بدبخت هم‌تیره‌تر باشد و غم و پروای نگاهداری ثروتشان، همیشه فکر و دلشان را آزار دهد.» از آن بدتر، در برابر هم‌شهریان‌شان هیچ مسئولیت اخلاقی احساس نمی‌کنند و گرنه «منظره همسایگان تهیدست و یتیمان و ستمدیدگانی را که بر سر راهها افتاده‌اند، و گرسنه و بیمار و دردمند و ناتوان از کار، برای تکه نانی و پاره تن‌پوشی بدریوزگی نشسته‌اند» چگونه تحمل می‌کنند در حالی که خود «نه اعتنائی به آنان دارند و نه بر حالشان دل می‌سوزند.» و بدین روش در صرف مال بخل می‌ورزند تا آنکه همه ثروتشان «یکباره به آتش می‌سوزد، یا سیل آن را تباہ می‌کند یا دزد می‌برد و یا حاکمی جبار آنرا بزور می‌ستانند.»

اخوان هرچه از توانگران بدمی‌گویند برعکس مردم فقیر و ستمدیده و سیه‌روز یابه‌گفته خودشان «مساکین و اهل البلوی» را می‌ستایند زیرا اینان نیازهایشان کمتر است و آرزوهایشان کمتر است و ایمانی استوارتر دارند، و در پیروی از پیامبران حق، همواره پیشاهنگ مجاهدانند. با این حال، اخوان به جامعه بی‌طبقه‌دل نمی‌بندند یادست‌کم گمان ندارند که فقر از جامعه آدمی یکسره ریشه‌کن شود. حضور فقیران در هر جامعه‌ای، خطاری است به توانگران تا از فتنه ایشان بترسند و در مال‌اندوزی اندازه نگاه دارند و قدر نعمت‌های خویش را بدانند. رای اخوان در باب حکمت فقر، بیگمان انعکاسی از تعلیم افلاطون و طرح مدینه فاضله اوست که در آن، توانگران و تهیدستان هر کدام در حد خود به جامعه فایده می‌رسانند و «هر چیز بجای خویش نیکوست.» (نگاه کنید به ج ۲، از ص ۲۹ بعد).

بهدیوانسالاران (اصحاب الدواوین) سخت می‌تازند زیرا بیاری «هوش تیز و نیروی تمیز و فریب‌های رنگارنگ و زبان تراز و سخن چرب» بتباهکاری بیشتر توانائی دارند. با «نثر آهنگین و گفته‌های شیرین و خطبه‌های دلنشین» مردم را می‌فریبند و همانگاه در نهان به‌زیان ایشان زمینه چینی می‌کنند و سند می‌سازند و برای غصب اموال آنان، بهانه می‌جویند. از همین قماشند کسانی که پیوسته با قرآنت قرآن و عبادت، بی‌پارسانی و ریاضت تظاهر می‌کنند «سبیل می‌تراشند و آستینها را کوتاه می‌کنند دامن و شلوار برمی‌چینند و خرقه و عبا می‌پوشند» و چندان در نماز و نیایش افراط می‌کنند که گم‌بریشانی‌شان نشانه مهر پیدا می‌شود و زانوهایشان پینه می‌بندد، و در همان حال دل‌هایشان آکنده از کینه و بدخواهی، و جان‌هایشان لبریز از سوسه و دشمنی با خداست. به همین‌گونه، فقیهان و عالمانی هستند که هوس های دنیوی و سودهای سیاسی، انگیزه دین‌تشان باشد، و در تفسیر قرآن و فتاوی خود، بیشتر از تشابهات قرآن یاری گیرند و از محکمت آن بهره‌برند.

و اما قاضیان، در خوی و رفتار از «فراعنه و جباران» بدترند: بیش از آنکه بمقام خود گماشته شوند با توده مردم درمی‌آمیزند و با همسایگان نشست و برخاست می‌کنند و عصرهایشان را به نماز و

عبادت در مساجد می‌گذرانند. ولی چون بمسند قضا دست یابند، یکباره مردم و آشنایان را از یاد می‌برند، پر «فاطران آراسته و خران مصری» سوار می‌شوند، در تخت روان بر توش زنگیان باین سو و آن سو می‌روند و از حاکمان ستمکار پیشکش می‌گیرند تا به غصب اموال یتیمان و دست اندازی باوقاف رضا دهند، از توانگران رشوه می‌پذیرند تا بر تباهکاری‌هایشان سرپوش برآید بگذرانند.

سرانجام چون سخن از خلفاء به میان می‌آید، اخوان ارادت خود را بملذهب شیعه کاملاً آشکار می‌کنند. برعامه مسلمانان خرده می‌گیرند که چرا خلفاء را وارثان انبیاء می‌دانند، در حالی که خلفاء در عمل با «جباریه» فرقی ندارند و در حالی که دیگران را از گناه منع می‌کنند خود به بدترین گناهان دست می‌آیند، اولیاء خدا و نوادگان پیامبر را می‌کشند یا سب و نفرین می‌کنند و حقوقشان را زبریا می‌گذرانند، شراب می‌نوشند و فسق می‌ورزند و حرمت جان و مال و شرف هیچکس را نگاه نمی‌دارند و اینهمه از فرط حرص ایشان است. (ج ۲، ص ۳۵۸ تا ۳۶۱).

از این بر معنی‌تر، طعنه‌ای است که در پایان همین رساله حیوانات بر خلفاء زده‌اند، در ضمن حکایتی راجع به کلاغان و بازان: پس از مرگ پادشاه دادگرومهریان کلاغان، «ریش سفیدان» آنها تصمیم می‌گیرند که جانشین او را از میان کلاغهای بیرون از خانواده او انتخاب کنند. استدلالشان نیز این است که اگر جانشین پادشاه از خانواده او معین شود، چون پادشاهی را حق خود می‌پندارد، بر آنان فخر خواهد فروخت و حدی برای قدرت خویش نخواهد شناخت، در صورتی که اگر پادشاه را از میان افراد غیر برگزینند برعکس، توده کلاغان به گردن او حق دارند که چنین امتیازی برایش قائل شده‌اند، از اینرو می‌توانند بر هوس خودگامگی او مهار بزنند. پس شاهین یا بازی را به تخت شهریاری می‌نشانند. باز پس از یکجند از آسایش و خورش فراوان، قریه و برومند می‌شود و به ستمگری آغاز می‌کند و کم‌کم کار بجائی می‌رسد که خوراک روزانه کلاغها را از آن‌ها می‌گیرد. آن وقت است که کلاغها به خطای خود پی می‌برند ولی دیگر کار از کار گذشته است. نتیجه اخلاقی داستان، در واقع انتقاد از نظریه سیاسی اهل سنت در باب خلافت است: چون مومنان برخلاف نس الهی، خلیفه را از میان افراد خارج از تودمان رسالت انتخاب کرده‌اند، از انحطاط و بریشانی احوالشان شگفت نباید داشت.

گروه دیگری از حاکمان که در ردیف خلفاء، هدف انتقاد سیاسی اخوان‌اند، کسانی هستند که در رسائل از آنان بعنوان «سلطان جائر» یعنی فرمانروای ستمگر یاد شده است، اینان غیر از خلفاء هستند و ذکر آنان در رسائل آشکارا نشانه ناتوانی دستگاه خلافت و نیرو گرفتن سلاطین محلی در نواحی گوناگون مملکت اسلامی است. چنانکه در آغاز گفتار اشاره کردیم، در زمانی که رسائل نوشته می‌شد، خلافت عباسی قدرت دبرین را از دست داده بود و به موازات آن دودمان‌های ایرانی و ترک روز بروز اعتبار و سلطه بیشتر می‌یافتند. بهمین دلیل در رسائل، روی هم‌رفته، از سلاطین بیشتر سخن گفته شده است تا از خلفاء (بمعنای جانشینان پیامبر).

بدین ترتیب، رساله «چگونگی آفرینش جانوران» به همان اندازه که بحثی در جانورشناسی است، کیف‌خواستی بر ضد گروه های حاکم در جامعه اسلامی سده چهارم است. این نکته از مطالب کتاب مکمل رسائل، یعنی «الرساله الجامعه» پیداست. در آنجا بصراحت گفته شده است که مقصود از جانوران در رساله هشتم (جلد دوم)، آن جماعتی از مردم است که کورکورانه از حکام خود پیروی می‌کنند، و فرض از آن میان در آن رساله، مدافعان رای و قیاس، و مریدان ابلیس و شیاطین و بدخواهان پیامبران و دشمنان امامان است... که جویای مقامات دنیوی هستند.» (الرساله الجامعه، عشق، ۱۹۴۸، ص ۲۹).